

به نام حق مولانا جلال الدین بلخی



شرح زندگی

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری) قرن هفتم (در شهر بلخ دیده به جهان گشود، ایشان اجدادش همه اهل خراسان بوده‌اند. پدرش نیز محمد نام داشته سلطان العلماء خوانده می‌شد و به بهاء‌الدین ولدین ولد مشهور، پدرش مردی سخنور بوده، مردم بلخ علاقه فراوانی بر او داشته که ظاهراً همان وابستگی مردم به بهاء ولد سبب ایجاد ترس در محمد خوارزمشاه گردیده است. که در نتیجه آن، مهاجرت بهاء‌الدین ولد به قونیه گردید. اما از بدشناسی در آنجا نیز تحت مخالفت امام فخررازی که فردی بانفوذ در دربار خوارزمشاه بود قرار گرفت .

القاب وی

با لقبهای خداوندگار، مولانا، مولوی، ملای روم و گاهی با تخلص خاموش در میان فارس زبانان شهرت یافته است .

مسافرت‌های وی

جلال الدین محمد در سفر زیارتی که پدرش از بلخ به آن عازم گردید پدرش را همراهی نمود، در طی این سفر در شهر نیشابور همراه پدرش به دیدار شیخ فریدالدین عطار عارف و شاعر شتافت. ظاهراً شیخ فریدالدین سفارش مولوی را در همان کودکی (6 سالگی یا ۱۳ سالگی) به پدر نمود. در این سفر حج علاوه بر نیشابور در بغداد نیز مدتی رحل اقامت گزید و ظاهراً به خاطر فتنه تاتار از بازگشت به وطن منصرف گردیده و بهاء‌الدین ولد در آسیای صغیر ساکن شد. اما پس از مدتی براساس دعوت علاء الدین کیقباد به شهر قونینه بازگشت .

ازدواج وی

جلال الدین محمد در هجده سالگی با گوهر خاتون دختر خواجه لالی سمرقندی ازدواج نمود که حاصل این ازدواج سه پسر و یک دختر بود. پس از فوت پدرش بهاء ولد راه پدر را ادامه داده و به هدایت و ارشاد مردم عمر خود را سپری نمود .

سفر برای تحصیلات تکمیلی

مولوی در عین حالی که مردم را تربیت می نمود از خودش نیز غافل نبوده تا جایی که وقتی موفق به دیدار محقق ترمذی گردید خود را شاگرد او کرده از تعلیمات و ارشادات او نهایت بهره‌ها را برده و علی الظاهر و به تشویق همین استادش برای تکمیل معلوماتش رنج سفر به حلب را بر خود آسان نموده و عازم شهر حلب گردید. ایشان در شهر حلب علم فقه را از کمال الدین عدیم فرا گرفت و پس از مدتی که به شهر دمشق رفت از دیدار با محمی الدین عربی، عارف و متفکر زمانش نیز کمال استفاده‌ها را برده و از آنجا عازم شهر قونیه گردیده و بنابه درخواست سید برهان الدین طریق ریاضت را در پیش گرفت. پس از مرگ محقق ترمذی به مدت ۵ سال مدرس علوم دینی گردید که نتیجه آن تربیت چهارصد شاگرد می‌باشد .

داستان آشنایی با شمس

وی همچنانکه گفتیم یک لحظه از تربیت خود غافل نبوده، تاریخ اینچنین می‌نویسد که روزی شمس وارد مجلس مولانا می‌شود. در حالی که مولانا در کنارش چند کتاب وجود داشت. شمس از او می‌پرسد این که اینها چیست؟ مولانا جواب می‌دهد قیل و قال است. شمس می‌گوید و ترا با اینها چه کار است و کتابها را برداشته در داخل حوضی که در آن نزدیکی قرار داشت می‌اندازد. مولانا با ناراحتی می‌گوید ای درویش چه کار کردی برخی از اینها کتابها از پدرم رسیده بوده و نسخه منحصر بفرد می‌باشد. و دیگر پیدا نمی‌شود؛ شمس تبریزی در این حالت دست به آب برده و کتابها را یک یک از آب بیرون می‌کشد بدون اینکه آثاری از آب در کتابها مانده باشد. مولانا با تعجب می‌پرسد این چه سِری است؟ شمس جواب می‌دهد این ذوق و حال است که ترا از آن خبری نیست. از این ساعت است که حال مولانا تغییر یافته و به شوریدگی روی می‌نهد و درس و بحث را کناری نهاده و شبانه روز در رکاب شمس تبریزی به خدمت می‌ایستند. و به قول استاد شفیعی کدکنی تولدی دوباره می‌یابد .

هر چند که مولوی در طول زندگی شصت و هشت ساله خود با بزرگانی همچون محقق ترمذی، شیخ عطار، کمال الدین عدیم و محمی الدین عربی حشر و نشرهایی داشته و از هر کدام توشه‌ای براندوخته ولی هیچکدام از آنها مثل شمس تبریزی در زندگی‌اش تاثیر گذار نبوده تا جائیکه رابطه‌اش با او شاید از حد تعلیم و تعلم بسی بالاتر رفته و یک رابطه عاشقانه گردیده چنانکه پس از آشنایی با شمس، خود را اسیر دست و پا بسته شمس دیده است .

پس از غیبت شمس از زندگی مولانا، با صلاح الدین زرکوب دمخور گردید، الفت او با این عارف ساده دل، سبب حسادت عده‌ای گردید. پس از مرگ صلاح الدین، حسان الدین چلبی را به عنوان یار صمیمی خود برگزید. که نتیجه همنشینی مولوی با حسام الدین، مثنوی معنوی گردیده که حاصل لحظه‌هایی از همصحبتی با حسام‌الدین می‌باشد. علاوه بر کتاب فوق ایشان دارای آثار منظوم و منثور دیگری نیز می‌باشند که در زیر به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود :

آثار مولانا

- مثنوی معنوی که به زبان فارسی می‌باشد.
- غزلیات شمس، غزلیاتی است که مولانا به نام مراد خود شمس سروده است.
- رباعیات: حاصل اندیشه‌های مولانا است.
- فیه ما فیه: که به نثر می‌باشد و حاوی تقریرات مولانا است که گاه در پاسخ پرسشی است و زمانی خطاب به شخص معین.
- مکاتیب: حاصل نامه‌های مولانا است.
- مجالس سبعه: سخنانی است که مولانا در منبر ایراد فرموده است.

بالاخره روح ناآرام جلال‌الدین محمد مولوی در غروب خورشید روز یکشنبه پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ هـ قمری بر اثر بیماری ناگهانی که طبیبان از درمان آن عاجز گشتند به دیار باقی شتافت .